

بقلم : دانشمند محترم آقای قویم الدوله

## زبان ایرانیان باستان

زبان که ، پس از تشکیل خانواده ، در ترقی و تکامل انسان اهمیتی بسزای داشته است در آغاز عبارت از اشاراتی بوده است که فردی مقاصد ساده خود را بوسیله آن بدیگری میرسانیده است. زبان افراد انسان پراکنده اولیه مرکب از پاره ای علامات بوده که بتلفظ در نمیآمده است ، بخش عمده آن علامات عبارت از حرکات و اشاراتی است که در مکالمه و حشیان کنونی جهان اهمیت خاصی دارد .

زبان ترکیب میشود از اشارات ، اشارات امور محسوسه ایست که دلالت میکنند بر معانی . مثلاً حرکت شاخه های درخت دلیل باد است ، دود دلیل آتش ، روشنایی دلیل الکتریسته . اینها اشاراتی است بمعنی عام ، ولی اشارات بمعنای خاص افعال ظاهریه ایست برای دلالت بر احوال باطنیه ، چون استغاثه که دال است بر رسیدن خطر

اشارت بردو گونه است : طبیعی و وضعی . اشارات طبیعی مانند گریه و خنده که دلیل غم و شادیست . اشارت وضعیه مانند لغات زبان عشائر و قبائل و امم که برای تفاهم خود وضع کرده اند . قبائل «لیکو» و «اکاشا» ی بومی آمریکا که در مراسم فراهم میآیند چون افراد یک قبیله زبان قبیله دیگر را نفهم نمیکند . اغاب دیده میشود که دوتن از ایشان زیر سایه درختی نشسته اند و از منویات خود با اشاره بیکدیگر تعبیر میکنند

هر حیوانی از حشره گرفته تا انسان وسیله ای دارد که تأثرات و نیازمندی های خود را بدان وسیله بدیگری میفهماند . قوه تفاهم ، که بهر ور زمان جای حرکات سر و دست و اشارات و پاره ای اصوات که بر آن سبقت داشته است گرفته ، حد فاصل میان عقابیه حیوان اعلی و انسان نیست . پیدایش قوای عقابیه بسیطی در انسان اولیه بر نطق تقدم داشته و اشرف مخلوقات پیش از آنکه بوسیله کلام از منویات خود تعبیر کند دارای

عقلیه راقی تری از نیاگان حیوانش (انصاف انسان که حلقه مفقوده نامیده میشود بوده است

حواجبا تقضی الحوائج بیننا ونحن سکوت والهوی یتکلم

حیوان و انسان هر دو از منویات خود بنا اشارات و اصوات تعبیر میکنند. حتی حیوان اعلی دارای قوه ذاکره و تعمیم و استنتاج و تصور هم هست. مگر اینکه حیوان، هر اندازه هم که راقی باشد، نمیتواند از تصورات خویش بالفاظی تعبیر کند و از آن الفاظ جمله هائی بسازد. او تصوراتش را فقط با اشارات و حرکات و اصوات، یا بهمه آنها بر حست مقتضای حال، میرساند. حیوانات علیا تصورات بسیطه و استدالات دارند ولی بادای الفاظ مستقله ای که بمنزله علامات این افکار باشد توانائی ندارند و برای ایشان قوه تمیز میان اشاراتشان و معانی آن اشارات و تجرید علامات نیست.

حیوانات علیا و برخی از حیوانات پست تصور دارند، متذکر میشوند، استنتاج میکنند و تعمیم هم میدهند. تا این درجه که سگ نام خود را میداند و بعمارست میتواند امور بساری را فهم کند و فرمانهای صاحبش را بکار بندد.

گوستاولوبین، فیلسوف تازه در گذشته، فرانسه، میگوید: من سگی کوچک از سگان شکاری داشتم گاهی که لغت قند و گوشت و وعده گردش در خیابان و تفریح بیرون شهر را بزبان میآوردم بخوبی گوش فرامیداشت. این چیزها را بانگلیسی و آلمانی هم باو میگفتم و باو سه بار تکرار او مدلول آنها را فهم میکرد.

از میمون کارهائی دیده میشود که دلالت بر فهم میکند. او حیلها هائی دارد که اگر قوه استدلال نداشت نمیتوانست آن حیلها را بکار ببرد: گردو را میشکند که مغزش را بخورد و پوستش را بیاندازد و این میرساند که او ادراک میکند که گردو مغزش خوردنی است.

فلاسفه و دانشمندان در اصل لغت و چگونگی پیدایش آن نظریات چندی دارند: نظریه نخستین: لغت الهام و ترفیقی است از باری تعالی ارهنگامی که انسان را خلق کرده است. در انتقاد این نظریه گفته اند: اگر لغت الهام از باری تعالی بود

میبایست از بدو آغازش تمام و کامل یافت شود و چنانکه مشهود است بهرور زمان و گذشتن روزگاران دراز توسعه و تکمیل نیابد.

نظریه دوم: لغت نتیجه غریزه اصلی انسان است، باین معنی که انسان طبیعتاً ناطق است همچنانکه طبیعتاً مفکر است. - این نظریه نزدیک است بنظریه پیش. چه ما بگوئیم آفریدگار کلام را مباشرتاً باشرف مخلوقتش الهام کرده است یا بگوئیم غریزه خاصی باو بخشیده است که زبانش بر تلفظ لغات و ادای کلام بگردد معنا یکی است. زیرا که در هر دو نظریه اختراع لغات و ایجاد و کلام از قوه مدرکه و اراده انسان دور است. اگر این نظریه درست بود لغات، باینکه معانی در ازهان یکی است، بتعدد اقوام و قبائل و امم و باختلاف کشورها و سرزمینها گوناگون نمیشد.

نظریه سوم: لغت وضع سناعی و اصطلاحی انسان است، ولی اختراع کلام و به کار بردنش بجای اشارات تابع توافق میباشد. - در انتقاد از این نظریه گفته اند: چون برای حصول توافق وسیله ای لازم است، چگونه توافق حاصل میشود و هنوز کلام موجود نشده است. و از مقررات در علم لغات این است که عناصر مشترکه در همه لغات جهان با اختراع اختیاری تناقض دارد.

نظریه چهارم: کلام نتیجه حضارت یافتن تدریجی و مطرد از لغت طبیعی و تفاهم فطریست. طبق این نظریه که به حسن قبول تلقی شده است انسان کلام را بنفسه وضع کرده است. وضع کلام بر قای طبیعی ملکات اربوده است، نه بر حسب توافق با کسان و معاشرینش، زیرا که خدای در انسان بودیعه نهاده است همه آن چیزی را که با راهلایت تکلم میدهد. عضوی صوتی دراز آفریده است دارای وسعت مناسبی که بتواند اصوات و مقاطع بسیاری بیرون بدهد و از همه حالات وجدانی خود تعبیر کند. و نیز غریزه عالیهای باو عطا کرده است که آرامش ندارد مگر باختلاط و آمیزش با امثال خود، و نیز مالکة تکوین مفهومات یعنی معانی مجردة عامه و حکم بر آن را باو داده است که روابط و علائق میان آنها را فهم کند. بنابراین لغت دارای حیات عاریه متجدد است و چیزی جز اشعه فکر بشری نیست. فکر است که معانی را، بر حسب اختلاف مقاصد

در الفاظ میگذارد و هر لفظی را طبق مقصد منحصر و با مطابق بمعانی میسارد و برای معانی حادثه الفاظ جدیدی وضع میکند .

انسان موجودیست حساس ، صاحب اراده ، و استعداد تامی برای اختراع کلام دارد . او معانی را بوسیله قوه دراکه تصور کرده و اشیاء ماده را بمشاعرش درمی یابد و روابطی که میان آنها هست بملکه تجرید و تمییم فهم میکند و بازبان خود ، بر حسب اغراض و منویاتش ، اصواتی بیرون می آورد (۱) .

(۱) جان لاک فیلسوف نامی انگلستان میگوید : خدای چون طبع انسان را مدنی و اجتماعی ساخته برای اینکه افراد بتوانند با یکدیگر مرتبط باشند قوه و آلت سخنگویی بایشان داده است از این رو مردم جبل الفاظ کرده اند یعنی بعضی صوتها را نمایندۀ باره ای معانی قرار داده اند و این کار را فقط با اختیار خود کرده اند و اینکه برخی مردم میان الفاظ و معانی مناسبت و ارتباط طبیعی و ضروری فرض کرده اند خطاست چه اگر چنین بود نوع بشر همه يك زبان داشتند و حال آنکه چنین نیست سهل است اهل يك زبان هم همیشه سخن یکدیگر را بدرستی فهم نمیکنند . اگر بسخن گفتن کودکان توجه کنیم درمی یابیم که در آغاز آنچه بلفظ ادا میکنند معانی جزئی است نخستین الفاظی که میگویند مادر و پدر و دایه است ولی مادر که میگویند مادر خود را در نظر دارند نه مادر را بطور کلی ، و زآن پس چون زنان و مردان دیگر می بینند که شبیه به مادر و پدر ایشان هستند کم کم معنی کلی مرد بازن در ذهنشان حاصل میشود و یقیناً در اجتماعات اولیه همچنین واقع شده و همه الفاظی که جعل کرده اند نخست برای معانی جزئی بوده است و چون چیزهایی که با آنها سروکار پیدا میکردند و اموری که بآن مبتنی میشدند بسیار گشت ناچار برای اینکه الفاظ بیشتر نشوند نظر بشباهت چیزها بیکدیگر اختلاف جزئی را کنار گذاشته و بهمه چیزهای متشابه يك نام داده و مشابهت هارا انتزاع کرده اند و باین وجه معانی کلی در ذهن انسان ساخته شده است .

نکته دیگر اینکه همچنانکه معانی اولی که در ذهن انسان تشکیل میشود ناشی از حس است الفاظی هم که جعل کرده است در آغاز همه برای محسوسات بوده و زآن پس چون ذهن مردم وسعت یافته و قوه تجرید و انتزاع یافته کم کم معانی الفاظ منقول شده و آنها را بمعانی معقول دلالت داده اند و حتی الفاظی که بر کار و عمل و چیزهایی که بکسره از حس دور میباشند دلالت میکنند در آغاز از محسوسات برآمده اند و شاهد این مدعا اینست که هنوز باره ای مفهومهای معنوی را با الفاظ مربوط با احساسات تعبیر میکنیم ، مثلاً میگوئیم از فلان کار سیرشدم و بفلان کار تشنه ام و از فلانی دل برکندم و امثال این الفاظ بسیارند و یقین است که اگر مبداهة الفاظ را میتوانستیم معلوم کنیم میدیدیم که همه معقولات بمحسوسات منتهی میشوند .

زبان بامحاکات و اصوات آغاز شده و نخست منحصر بادوات ندا بوده و بعد از گذشتن سالها محدود بافعال گشته است و ز آن پس که در ترکیب جمله نیاز باسماء پدید آمده غالباً اسم از لفظ فعل، به تعدیل چیزی در آن، گرفته شده است. زبان وحشیان کنونی لغانش برای تعبیر باندازه ای محدود است که میتوان آنرا، گذشته از اشتقاقیات، بعده قلیلی برگردانید. زیرا که مدرکات متوحشین اندک و لغاتشان هم طبعاً کم است. اندک اندک، در ضمن سیر تکاملی زبان، از حرکات و اشارات کاسته شد تا اینکه به گذشتن قرون بيشمار قواعد اشتقاق جریان یافت و زبان را توسعه داد.

زبان تابع ترقی انسان است دوش بدوش افکار او راه کمال می پیماید. امروز که ما از سخن رانی يك دانشمند هزاران لغت می شنویم از مکالمه دوروستانی بایکدیگر بیش از سد لغت نمی شنویم، زیرا الفظی که گوینده بکار میبرد مساوی با سطح افکار و قوای عقلیه اوست. شما در راقی ترین کشور متمدن جهان کسی را نمی یابید که همه لغات و اصطلاحات زبان خود را بداند. چه، اصطلاحات علوم و فنون و لغاتی را که بحرفه و پیشه ای اختصاص دارد بیشتر میان اهل آن علم و فن و پیشه بکار برده میشود.

زبان شیرین بیان پارس از ریشه هند و اروپائی که منشاء بسیاری از لغات نامی جهان است آمده و بالغت شنسکریت و لاتینی خوبش از نندی نزدیک دارد. دکنر شفق نقشه اشعاب زبانهای هند و اروپائی را در تاریخ ادبیات ایران خود کشیده و بخوبی مینماید که چگونه این السنه از روی خواص صرف و نحوی بدوشاخه منشعب شده و برای اشاره باختلاف میان آن دوشاخه کلمه (۱۰۰) را مثال آورده است، زبانهایی که سد را بی نون تلفظ میکنند از زبانهایی که بانون میگویند جدا کرده است. این عدد در سنسکریت «ستم» و در پارسی «سد» و در روسی «استو» تلفظ میشود ولی در لاتینی «سنتم» یا «کنتم» بوده است، در فرانسه و انگلیسی و آلمانی هم نون دارد. از این رو یکی را شاخه سنتم و دیگری را شاخه کنتم نامیده اند. و میان دوشاخه اختلافات صرف و نحوی بسیار است.

پارسی باستانی زبانی بوده است که ایرانیان در روزگار هخامنشیان بدان سخن

میگفته اند. پارسی باستانی مانند سنسکرت ، یعنی زبانی که کتابهای مقدس هندیان در آن نوشته شده ، و زبان اوستائی ، یعنی لسانی که اوستا کتاب مقدس شت زردشت در آن انشاء شده است ، از زبان مشترك قبائل آری آمده است . بعبارة آخری این سه زبان ، مانند سه خواهر ، از يك پشت آمده اند . آن زبان مشترك لااقل سه هزار سال پیش از میلاد مسیح در تکلم بکار میرفته است . زبانشناسان هم اهالی ماد هم پارسیان را از طوائف آری نژاد هند و اروپائی . یعنی از قبائلی میدانند که از مرکز آسیا کوچیده در شبه جزیره هندوستان و آسیای باختری جای گزیده اند . - آریاییان شاخه ای از نژاد سپید می باشند .

کنت گوینو ، سفیر دانشمند فرانسه در ناصرآباد در آیدین شهباه میگوید: در اعصار باستان نژاد سپید از مساکن اولیه خود در آسیای علیا به تائی بسوی باختر و جنوب باختری آن قاره سرازیر شد . این جمعیت انبوه متراکم تدریجاً پراکنده گشته ، گروهی خود را با اروپا رسانیده قبائل سیت ، تراس ، ایتالیوت ، ماسنیک و اسلاو را بوجود آوردند . شاخه دیگر که در نیرو و قوت از اصل تنه کمتر نبودند راه جنوب را پیش گرفته ، در آنجا اقوام چندی را ایجاد کردند که یکدستا از ایشان یعنی طوائف سیت مدتهای متمادی در مهاجرت همین مشترك اصلی ماندند و دسته سوم بعد ها هم از عشایر سیت و هم از قبایل هند جدا گشته سرچشمه های رود سند را بدست چپ انداخته خود را با آسیای مرکزی رسانیدند و در آن خطه اجتماعی تشکیل دادند که یونانیان و رومیان ایشان را پرس نامیده اند و خودشان پیوسته خوبشتن را ایرانی خوانده اند .

ایرانیان باستان میگفتند ، پیش از هجرت دسته جمعی نخستین ، در سرزمینی جای داشتند که در صفا و زیبایی بی نظیر و موسوم به « آریان » بود ، ولی بناگاه هوای فرح بخش سالم آن خطه مینو نشان بر اثر شرارت ارواح خبیثه دیگرگون گردید و لطافت و اعتدال خود را چنان ازدست داد که دو ماه از سال تابستان و ده ماه زمستان بود .

از این رو آری نژادان بار سفر بستند و نخستین کشوری که فرودگاه مقدمه مهاجران بود «سغدیان» نامیده میشد. - از این روشن تر نمیتوان بیان کرد که جایگاه اولیه ایشان در پلات داخلی قاره پهناور آسیاء در بخش شمالی ماوراءرود جیحون بوده است. فرمانها و نامه های شاهنشاهان هخامنشی بزبان پارسی باستانی نبشته میشده است. از پارسی باستانی جز چند نامه و کتیبه و خطوطی بر سکه ها و ظروف و آلات چیزی بجا نمانده است. و از همه این آثار بیش از ۴۰۰ لغت بدست نیامده.

زبان اوستائی خویشاوند است با پارسی باستانی. این زبان که ویژه مؤبدان و موضوعات روحانی بوده به پارسی باستانی نزدیک است و در بخش شمالی ایران رواج داشته است. کتابهای دینی روزگار هخامنشیان در نتیجه حمله اسکندر مقدونی و استیلای یونانیان و سلوکیان بر ایران از میان رفته است. برخی از بخشهای اوستا دارای مزایای ادبی است. جمله های شیرین در ستایش «اهورامزدا» و وصف طبیعت در آن یافت میشود. اوزان اشعار اوستائی از روی شماره سیلابهای هر مراع است. پارسی باستانی نیای زبان امروز هاست، زیرا که بیشتر لغات پارسی کنونی از زبان پهلوی آمده و پهلوی از پارسی باستانی.

اصل کلمه پهلوی از پرتو که نام قوم اشکانی بوده آمده است. زبان پهلوی را نخست مردم شهر نشین در دیسار پهل (آذربایجان، ری، اسپهان) بدان سخن میگفته اند.

زبان پهلوی از پارسی باستانی گرفته شده است، یعنی در کلمات و ترکیبات کلام پارسی باستانی به مرور زمان تغییراتی راه یافته و بصورت زبان پهلوی در آمده است. پهلوی میان پارسی باستان و پارسی کنونی مقام متوسط را داراست. زبان پهلوی دو لهجه داشته است. پهلوی شمالی یا اشکانی و پهلوی جنوبی یا ساسانی. عمده ادبیات این زبان عبارتست از کتابهای پهلوی و بخشی از متن اوستا و شرح آن.

پس از انقراض سلسله ساسانی باز بیش از دو بیست و پنجاه سال در ایران،  
به ویژه تبرستان، نیاکان ما بزبان پهلوی سخن می گفته اند. بزبان پهلوی تا سده یازدهم  
میلادی هم برای کنایات زرتشتیان بکار میرفته است.

راجع بادیات منشور پهلوی علاوه بر کتبی که از روزگار ساسانیان بجای مانده  
(کارنامه اردشیر پاپکان، یادگار زریران، داستان خسرو گوانان و رسائل دیگر)  
قرائنی در دست هست که نبشتن قصص و حکایات رزمی و بزمی در آن دوره معمول به  
بوده است. باستانی ترین کتابتی که بزبان پهلوی روی اوراق بدست آمده نبشته است  
که در «فیوم» مصر یافته اند و در روی پاپیروس نبشته شده است.

زبان ادبی شیرینی که اکنون بدان سخن میگوئیم آهیخته ای از پارسی باستانی،  
پهلوی، دری و تازی است. زیرا که در نتیجه هجوم و استیلای عرب بایران زبان پهلوی  
تغییراتی کرده، علاوه بر واژه های سربانی و یونانی لغات تازی و ترکی هم در آن راه  
یافته پیارسی کنونی منقلب گشته است.

(گفتگی به از سخن گفتن)

نطق زیبا زخامشی بهتر      ورنه در جان فرامشی بهتر  
در سخن در بیایدت گفتن انسانی و مطالعه و زنده گفتگی به از سخن گفتن  
گنگ اندر حدیث کم آواز مع علوم انسانی به که بسیار گوی بپهده تاز  
حکیم سنائی

(دستور سیاست)

خسرو انوشیروان به عاملی از اعمال خویش نبشت: مردم زادگان و اهل خرد  
و تمیز را به محبت و احسان سیاست کن، سفالگان را بترس و هیبت، طبقه عوام و میانه  
خلق را رغبت بارهبت در آمیز.

احمد بن حامد